

با عینک من ببین



شاعر و نویسنده حامد مسکری

«میزمنوچهرخان» که همسایه کوچه بالایی عمارت است، سن‌سوالی دارد و آدم دنیاگشته و دنیاپده‌ای است. کتاب‌بسیار خوانده و فیلم بسیار دیده و سرد و گرم جهان را چشیده است. چند وقت پیش یکان کتاب برای ما مرحمتی آورد. گذاشته بودیم بالای تختمان، هی وقت نمی شد تورش کنیم. اسمش روان‌شناسی‌به‌زبان‌نمی‌دانیم‌چی‌چی بود. راستش از اسمش به‌سمتش برویم. این کتاب، ما‌را که فقط‌بزم و رزم شاهان می‌خوانیم و تاریخ یورپ و افریق وزیاد با این فقره موضوعات صمنی نداریم، نیشگون نمی‌گرفت که بردار و ما را بخوان. حالا اینکه چه شد دیشب دستان رفت به سمتش. خدا عالم است. تورق کرده، مقداری خواندیم. دیدیم این علم النفس هم چه دنیایی دارد. هزار سرفصل و هر فصل هزار زیرشاخه دارد. یکان از مباحث شیرین که خواندیم، همین فقره امپاتی بود. الحق والانصاف همین یک فقره را اگر در مراودات و معاملات و رفتار و کردار به‌کار ببندیم و همین یک امر را تقویت کنیم، دنیا گلستان می‌شود. حالا چه هست این امپاتی، عرض می‌کنیم، شما

مسافر نوشت

اولین برف زندگی



رنگ پوست و موهای فرخوده‌شان نشان می‌داد از جنوب کشور آمده‌اند. سه‌تایی انگار که دارند فیلمی مهیج را از تلویزیون تماشا می‌کنند، خیره‌شده‌بودند به بیرون شیشه اتوبوس. مادر و پدر انگار هر دو داشتند رقابت می‌کردند تا مناظر برفی بیرون را به بیچه شش‌هفت‌ساله‌شان نشان دهند.

همه مسافران اتوبوس پیاده شده بودند. راننده سر برگرداند و گفت: «های حاجی! نمی‌خوای پیاده شی؟» مرد جنوبی بدون اینکه رو برگرداند، گفت: «لا، نه! نگران نباش. فلوس هست، من با شما حساب داد»، راننده گفت: «هی فلوس فلوس می‌کنی، کی فلوس خواست؟ شما اولین ایستگاه سوار شدی، الانم رسیدیم ایستگاه آخر. باید بالاخره به جایی پیاده شید.» مرد مسافر بلند شد و گفت: «ها، آها، ابنی... یعنی پسر من اول بار هست که تلج می‌بینم،» راننده با تعجب پرسید: «تلج؟» مرد مسافر به بیرون اشاره کرد! «تلج،» راننده گفت: «آها! منظورت برفه.» مرد ادامه داد: «بله، بله برف. احسنت! پسر من تابه‌حال برف ندیده. می‌خواهم که خوب برف‌ها را تماشا کند برای دفعه اول.» راننده شانه‌اش را بالا انداخت و چیزی نگفت. اتوبوس دوباره راه افتاد و در طول مسیر، مسافران زیادی سوار یا پیاده شدند و پسرک از پشت شیشه، اولین برف‌بازی عمرش را بین مادر و دختری کنار یک پارک می‌دید. اولین آدم‌برفی عمرش را درحالی‌که پسرکی سعی می‌کرد هویچی را جای دماغ آدم‌برفی بگذارد، می‌دید. او اول بار بود که می‌دید بچه‌گره‌ای کوچک وقتی از روی شاخه

ادامه بادداشت

... چنین که شود، حق در جای خود خواهد نشست و عدالت معنای تمام‌ساحتی خواهد یافت. در بستر عدالت هم پیشرفت و توسعه، جلوه خواهد کرد تا فرصت برای زندگی سالم و همراه با رفاه فراهم شود. باری، زندگی باید حساب و کتاب داشته باشد. حسابداری هم تضمین‌کننده این حساب است که با کتاب حسابرسی کامل می‌شود و دست‌های دراز را به تیغ هوشیاری کوتاه می‌کند. از این منظر است که حسابداران و حسابرسان را می‌توان سربازان سلامت اقتصادی جامعه نام نهاد، نامی که تکریم جایگاهشان را به‌عنوان یک واجب اجتماعی، لازم‌الاجرا می‌کند.

تخیل کن یکان مادر، طفل خود را به باغی و پارکی و بوستانی و مرکز خریدی می‌برد، ولی طفل بی‌قراری می‌کندوبهانه‌می‌گیرد و اشک از دیده روان می‌کند. چرا؟ چون آن بازار برای مادر خوشایند است نه برای طفل. طفل در آن بلبشو فقط زانو می‌بیند و شلوغی و ازدحام. حال امپاتی چه می‌گوید؟

می‌گویند خودت را بگذار جای طفلت و ببندیش آیا همان قدر که به تو خوش می‌گذرد، به او نیز خوش می‌گذرد؟ من بعد خواندن این فقره، اندیشیدم و دیدم ای دل غافل! چه همه دل شکسته ایم و رنجانده ایم سر اینکه فکر کردیم چون خودمان خوشیم، پس بقیه هم خوش هستند. چون به خودمان خوش می‌گذرد، پس به بقیه هم همین قدر خوش می‌گذرد، البته جان فدای آن نازنین وجودی که هزار سال قبل از کشف امپاتی فرمود:«برکس می‌پسند آنچه تو را نیست پسند.»

به قلم میزرا ابراهیم خان شکسته‌نویس *به لِهجه مردم کویر بم، به سبزه روییده بر دوطرف جوی آب می‌گویند

 وضعیت هوا ۷۲٪ رطوبت هوا	 ۷° ۳۰°↑ ۳°↓
 دمای هوای مشهود ۷۲٪ رطوبت هوا	 صبح ۳- ظهر ۴ عصر ۱- شب ۵
 اوقات شرعی مشهود اذان ظهر۱۱:۲۲:۳۳ نیمه شب شرعی۲۲:۳۷:۳۱ غروب آفتاب۱۶:۱۶:۲۱ اذان صبح فردا۰۴:۵۹:۲۶ طلوع آفتاب فردا۰۶:۱۹:۳۵	

شهید احمدکشوری جوانی بود که از دل زیبایی‌های کیا کلا برشانه‌های پدری نظامی بزرگ شد. پدرش رئیس‌زاندازمری بودواحمد، روحیه‌ظلم‌ستیزی‌اش را از اوبه‌ارث برده‌بود، مردی جدی وسخت‌کوش که در طول دوران خدمتش، نمی‌توانست در برابر فسادهای مالی و اخلاقی سکوت کند و دست‌آخر با استعفایی ناخواسته، به کشاورزی پناه برد و فرزندش در تمام این سال‌ها، شاهد حق‌طلبی و شجاعت‌های پدر بود. هنوز به مدرسه‌می‌رفت که از استعدادش در طراحی استفاده‌کرد و علیه رژیم پهلوی، آثار اعتراض آمیز خلق کرد. پس از دیپلم مستقیم واردارش شد و پس از مدتی، دوره‌های خلبانی را لگردد کبری و جت رنجر ا فرا گرفت. او که همواره از محیط‌حاکم بر ارتش رنج می‌برد، عقایدش با ساختارهای حکومت، منافات داشت و سکوت برابر جو غالب برایش دشوارترین کار دنیا بود. در تمام دوران حضور در ارتش شاهنشاهی، به کتابخانه مخفیانه‌ای پناه می‌برد که در کمند لباس هایش، درست‌کرده‌بود و اغلب آن‌ها را به رفقاییش امانت می‌داد تا به جبران انفعال اجباری که بر او

تحمیل شده‌بود، بتواند گامی مؤثر برای آگاه‌سازی اطرافیانش بردارد. احمدکشوری که پای ثابت راهپیمایی‌ها بود، روز‌ها در خیابان‌ها به خیل عظیم مردم می‌پیوست و شب‌ها تا صبح، مشغول پخش اعلامیه‌بود و بارها بابت اقداماتش علیه رژیم پهلوی، بازداشت‌شده و کتک خورده‌بود تا به‌فصل پیروزی انقلاب رسید اما ضد انقلاب این بامداد روشن ایران را تاب نیاورد و کردستان را به کانون آشوب تبدیل کرد.

روایت روز

رد تلخ برف

برف که می‌بارد، یاد خاطره مادرم می‌افتم، تلخ است و دردآور، حتی برای من. دردآور برای بچه‌ای که صبح دیر رفته مدرسه و باید تنبیه می‌شده. لابد اتفاقی معمولی است، تنبیه می‌شوی و فراموش می‌کنی و تمام. اغلب ما چنین تصویری داریم. چنین لحظه‌هایی را تجربه کرده‌ایم. اما سفیدی برف برای مادرم چنان سیاه است که هر بار که می‌خواهد تعریفش کند، این‌طور شروع می‌کند: «برف می‌بارید. تا زانو می‌رسید و تمام حیاط را پوشانده بود.»

و دست‌هایش را جلو می‌آورد. دختر تسریده و سرمازده و لرزان و دیرآمده، ناشتا با چشم‌های پفت‌کرده، تازه از خواب بیدار شده، منتظر است که زودتر تنبیه شود و برود سر کلاس درسش. احتمالا گمان می‌کرده تشری می‌خورد و شاید کشیده‌ای، اما ناظم ترکه به‌دست ترجیح می‌دهد خلافتیش را در صبح برفی زمستان به‌کار بیندازد و کاری بکند که تا ابد برای آن دختر بچه



روزنامه‌نگار قاسم قنبر

به یادگار بماند. به مادرم می‌گویند دست‌هایش را بکند داخل برف تازه تا او ترکه را بخواباند روی دست‌هایش. این‌طوری دردش بیشتر است. ردش بیشتر می‌ماند و کاری می‌کند که دختر بچه صبح‌ها زودتر بیدار شود. اما ناظم نمی‌دانسته چطور با این کار تصویر زیبای برف تا ابد در ذهن یک دختر بچه دبستانی سیاه می‌شود و ردش نه فقط روی دست‌ها که روی مغزش می‌ماند. برف برای خیلی‌ها دل‌خوشی است و ذوق و حس خویغ مثل باران، مثل مه، مثل درختچه‌هایی که تازه شکوفه کرده‌اند. حالا اگر در هر برهه از زندگی یک نفر بخواهد آدم را با یکی از همین‌ها تنبیه کند، چه می‌شود؟ اگر ناظم به جای برف چندتا ترکه کور می‌زد، چه اتفاقی می‌افتاد؟ بیشتر به این موضوع فکر می‌کنم که خودش چیزی از این خاطره یادش مانده است؟ گمان نکنم. او لابد هنوز هم از دیدن برف لذت می‌برد.

 SHAHRARANEWS.IR مسئال چهاردهم ۱۵ آذر ۱۴۰۱ ۱۱ جمادی الاول ۱۴۴۴ شماره ۳۸۸۸ Mashhadchehreh.ir Photoshahr.ir	 ۳شنبه ميثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای
--	--



ميثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

اول شخص

عقاب تیزپرواز جبهه های جنگ

برای احمد کشوری، هم‌زمان با سالروز شهادتش



آرژنده چشمه سنگی نوشنده

جنگ هنوز به‌طور رسمی در ایران آغاز نشده‌بود که خبر رسید دکتر چمران و یارانش در پناه، میان محاصره مزدوران وطن فروش گرفتار شده‌اند. احمد کشوری جزو مهره‌های مؤثری بود که در عملیات آزادسازی پناه ونجات دکتر چمران حضور داشت. بعدتر که خبر آغاز جنگ به‌شکل رسمی منتشر شد، در حالی‌که مجروح بود، خود را به غرب کشور رساند تا شرکت در هیچ عملیاتی را از دست ندهد. او که در تمام عمر خود، از مضامین اخلاقی و آموزه‌های دینی جدانمی‌شد و نوای تلاوت قرآنش حواس هم‌زمانش را به خود جلب می‌کرد، در بحرانی‌ترین مقاطع جنگ هم از مواضع انسانی‌خویش غفلت نکرد. رفقاییش روایت می‌کنند یک بار که برای زدن مواضع ومهمات دشمن بلند شده‌بود، وقتی به موقعیت مدنظر رسید، با مشاهده یک زن که مشغول پهن کردن لباس‌هایش روی بندرخت بود و کودکش حوالی او بازی می‌کرد، بی‌هیچ شلیکی می‌میداً برگشت و مطابق اخلاق از زدن غیرنظامیان خودداری کرد. اما جوانمردی که روزی عملیاتش را برای یک غیرنظامی ملغی کرد، در آسمان کشورش هنگام بازگشت به آشیانه در موقعیتی نا جوانمردانه از سوی دشمن، هدف اصابت راکت قرار گرفت و درحالی‌که بالگردش در حال سوختن بود، در خاک وطن سقوط کرد و روحش به سوی آسمان اوج گرفت. عقاب تیزپرواز جبهه‌های جنگ که افتخار هوانیروز بود، مادری داشت که معلم شجاعت و غیرت بود، مادری که هنگام دفن فرزند شهیدش، پرچم ایران را به‌دست‌های خود دوخته بود، بر سر مزارش آویزان کرد و فریاد زد: «احسنت پسرم! احسنت!»



- روزنامه فرهنگی- اجتماعی-اطلاع‌رسانی:
- صاحب امتیاز:
- شهرداری مشهد
- مدیر مسئول:
- سید میثم موسوی‌مهر
- مسرد بی‌سر:
- سید مسجاد طلوع‌هاشمی
- نشانی: مه‌لن‌شه‌دا،
- نبش دانشگاه ۱
- دفتر مرکزی:
- ۵ - ۳۷۲۸۸۸۸۱
- نماینر: ۳۷۲۲۸۳۱۰
- روابط عمومی: ۳۷۲۴۳۱۰
- شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۲۸۹



کارتون شهر



بسیاری از عمل‌های جراحی به دلیل کمبود دارو بیهوشی لغو می‌شوند!

محمدرضا میرشاهولد

شوخی بی‌شوخی

مشتریان همیشه ناراضی، از صنعت خودروسازی!

باشند که از پمپ‌بنزین‌تا نمایندگی خودرو برسد!
❖برخی مشتریان هم مشکلشان، کثیف بودن خودرو در بافتی بوده است که گویا دلیل مهم کثیف بودن خودرو به محصولات ناقصی برمی‌گردد که ماه‌ها و سال‌ها در پارکینگ خودروسازان خاک خورده است.

❖در این یک مورد حق با مشتری است، ولی بازهم ما مقصر نیستیم. تقصیر سازمان محیط‌زیست است که به پدیده گردوغبار و ریزگردها توجه نکرده و باعث شده است محصولات ما خاکی شوند. اگر همان قدر که به پیروز و این دو تا توله دیگر که تازه پیدا شده‌اند، اهمیت دادند، به مشکل گردوغبار کشور هم اهمیت می‌دادند، تمام مشتریان ما محصول تروتمیز تحویل می‌گرفتند!

❖بزرگ‌ترین مشکل خریداران هم تاخیر در تحویل خودرو بوده است. نظرتان در این باره چیست؟

❖شما وقتی منتظر کسی باشید و تماس بگیرید و در جواب بگویید پنج دقیقه دیگر می‌رسم ولی بعد از یک ربع برسد، به نظرتان غیرطبیعی است؟

❖نه، اتفاقا اگر سر همان پنج دقیقه برسد، یک چیز غیرعادی است!

❖دیدید، وقتی تاخیر تا سه برابر زمانی که اعلام شده است، عادی است، پس چرا این‌ها ناراحتند خودرویی را که شش ماهه قرار بوده است تحویل بگیرند، یک‌سال‌ونیم طول کشیده است؟ این‌ها اگر واقعا ناراحتند، برای خرید خودرو از شرکت ما ثبت‌نام نکنند.

❖چون بازار وسایل نقلیه انحصاری است، انتخاب دیگری ندارند خوب! می‌توانند بروند اسب بخرند. خر بخرند. قاطر بخرند. دوچرخه بخرند. اسکیت بخرند. سورت‌م بخرند. قایق یک‌نفره بخرند. شما با وجود این همه حق انتخاب وسیله نقلیه، بازهم می‌گویید انحصاری؟

وزارت صمت در گزارشی، دلایل نارضایتی مشتریان از دو شرکت خودروساز بزرگ کشور را منتشر کرد. به سراغ یکی از مسئولان صنعت خودروسازی رفتیم و با او از ایرادها گفتیم.

❖یکی از ایرادهایی که خریداران گرفته‌اند، این است که چرا باک بنزین موقعی که خودرو را تحویل گرفته‌اند، خالی و خشک بوده است؟

❖اتفاقا این ایراد مشتری است که حاضر شده است چندصد میلیون بابت خودرو بدهد ولی حاضر نشده است ۱۰۰هزار تومان بابت سوختش بدهد. بعدش هم نمی‌دانم چرا این مشتری‌های ما تشکر کردن بلد نیستند؟ یک نفر نیامد به‌خاطر اینکه چهار تا لاستیک ماشین و حتی لاستیک زاپاس پر باد است، به ما بگوید داستان درد نکند. درحالی‌که الان قیمت یک چپیس بادکرده، دست‌کم ۱۵۰هزار تومان است!

❖شاید منظورشان این است که آن قدر بنزین نداشته که خودرویشان را تا پمپ‌بنزین برسانند؟

❖خب، وقتی مشتری مدارک تحویل گرفتن خودرو را می‌آورد، توی مسیر یک نوشابه خانواده بخرد و بعد از خوردن محتویاتش ببرد پمپ‌بنزین و آن را پر کند، البته من می‌دانم این‌ها آن قدر ایرادگیر هستند که بگویند ما نوشابه دوست نداریم، ضرر دارد!

❖ممکن است برخی خریداران هم گفته‌اند خودرویی تحویل گرفته‌اند که صفر نبوده است.

❖می‌بینید تو رو خدا؟ از یک طرف می‌گویند چرا باک خودرو بنزین ندارد، از یک طرف می‌گویند چرا کیلومتر خودرو صفر نیست. خب ما اگر بخواهیم خودرو با باک پر تحویل‌تان بدهیم، باید تا پمپ‌بنزین ببریمش و آن وقت دیگر صفر نیست. فکر کنم مشتری‌های ما توقع دارند پمپ‌بنزین‌ها یک شلنگ دراز داشته